

ترجمه‌ی آزاد از شعر (ناله جودایی)

اثر زنده یاد استاد هیمین

مترجم: رضا امیری

پرکن این جام و قدح از آب سرخ
بیشتر شادند و اکثر بی غمند
می برای سرخ رویان آفتست
یارداران را به می کی باورست
آدم بی اصل و بی بنیاد را
به بود زانکه خوردندش بی غمان
کی روا باشد خوردنش خار و خس
یا شراب سرخ، شیرین کام برد
گر بنوشد بی غمی، خود ناخوشست
وی که در راهت نبوده پیچ و خم
وی که با محنت کشتی، بیگانه‌ای
ساغر اندر دست تو بشکسته باد!
هم حرامت باد، یک جرعه شراب
جز گل از گلزار عشق خاری نچید
مرغ خوشبختی بسویش پر گشا
پس گذر بر میکده، وی را چه سود؟
راه بگشا! عاشقی وارد شود

در بهاران، در گلستان رهسپار
مهربان دستش بسر تا پای اوست
نازنینی را بگیرد در برش
روشنی می بخشید آنها را به جمع
روز دیگر بر مراد آن یکی
مرمرین سینه بود در دست او
در میان پنجه‌اش پیمان‌ه است؟
بس عجیب است و نمیدانم چرا؟

نه اسارت را بدید نه بردگی
هم دلش از دوری او بیقرار
نغمه‌ها بنوازد او با ساز دل
چهره بر چهره نهد تن بر تنش
کار او باشد چنین هر روز و شب
نیکبختی عشق ورزی و وصال
بادهنوشی از برایش باد ننگ
باده سرخش به پیمان‌ه مباد!

روی خود از من میپوشان با خرد
تا که آنرا سرکشم با تاب و تب
میگساری می کنم در این دیار
چونکه روزی را ندیدم بی ملال
بلبل خوشخوان و از گل بی نصیب
از همه بیچارتر، ساقی منم
بی کس و بی یاور و بی یار غار
دردمند و بی نوا، آشفته حال
شاعر زیبا پرست دل غمین

بی خبر رفتی ولی کردی خطا

ساقیا "بنمای رخ" " بنمای رخ"¹
مشتری چون من به میخانه کمند
زرد رویان را به باده حاجتست
میگساری مرهم بی یاورست
می حرام است آدم شیب را
باده را گر دور ریزی یکزمان
می برای دردمندان است و بس
باده گلرنگ چرا گلرخ خورد
بادهنوشی در جوار غم خوشست
ای که در عالم ندیدی رنج و غم
ای که شاد و سرخوش و مستانه‌ای
درب میخانه برویت بسته باد!
گر خوری می، خانه‌ات گردد خراب
آنکسی که رنج و بدبختی ندید
خرد نگشته زیر سنگ آسیا
غمسرا و غمکده جایش نبود
میکده ماوای غمخواران بود

آنکسی که یار خود را در کنار
آنکسی آغوش یارش جای اوست
دسته‌هایش را فشارد دلبرش
دختران پروانه و او همچو شمع
کام دل هر شب بگیرد از یکی
زلف پرچین و شکن در مشت او
پس چرا آلوده میخانه است؟
راه او باشد بسوی غمسرا!

آنکسی که زیست در آسودگی
یکنفر در خانه‌اش چشم انتظار
باز می خواند برایش راز دل
بازوان حلقه کند بر گردنش
سینه بر سینه فشارد لب به لب
هم جوانی و سعادت هم کمال
پس چرا آید، کند میخانه تنگ؟
جای او در کنج میخانه مباد!

ساقیا دوری بگرد دوری بگرد
جام را پرکن برایم لب به لب
آن سیوی باده را ساقی بیار!
می برای من حلال است و حلال
از وطن دورم، پریشان و غریب
دل شکسته سر بسر حزن و غم
دیده پر خون، غمگسار و بیقرار
بی پناه و خسته و بشکسته بال
عاشق و شیدا و مقتون و حزین

ساقیا پنهان کجا رفتی، بیا

مایه‌داران را کنی خود نوکری
تو مخور هرگز فریب سیم و زر
آلت دست ستمکاران مباحش
چشم افسون می کند دل را خراش
دوستی کن با رفیق باهنر
برتر از گوهر بود نام هنر²
مرد میدان است هنرمند اینزمان

پولداران را کنیز و چاکری
تا نگریدی هم اسیر، هم در بدر
چون پشیمان میشوی و بی معاش
تا توانی دور شو از این قماش!
ز آنکه می ارزد به هر یار دگر
پس هنرمندان مخر با سیم و زر
یاد او جاوید و نامش بر زبان

تو مرو جانم مرو جانم بیا!
یک به یک پر کن پیاله ای عزیز
"مست مستم ساقیا دستم بگیر"³
کنج خلوت آی! دور از همه
چون ز باده مستم و سرخوش ز می
"بشنو از نی چون حکایت می کند"
زاریم از روی عجز و لایه نیست
"هر کسی کو دورماند از اصل خویش"
من و نی هر دو گرفتار غمیم

می برایم در سیو کن ساقیا
تا بگویم من ز می سیرم، نریز!
"تا نیفتادم ز پا دستم بگیر"
تا که خوانم شعر خوش با زمزمه
شعر مولانا خوشست و ساز نی
"از جدائیا شکایت می کند"⁴
کوششم در راه وصل و یک دل نیست
"باز جوید روزگار وصل خویش"⁵
از جدائیا شکایت می کنیم

از کس و خویشم، جدا افتاده‌ام
نالہ منہم چو نی محزون شدہ
نالہام پیچیدہ در آواز نی
نی ز سوز سینہام ماند عجب
گریہ‌هایم یکسر و بی انتہاست
گریہ و زاری نہ بر خود می کنم
گریہ من گریہ انسانی است
شیونم بر کرد زار است و غریب
درد دوری ساقیا جانم گرفت
دوری یاران، عزیزان ہمرہان
نیست غمخواری، رفیقی، ساقیا

از جدایی، ناله‌ها سر داده‌ام
از غم دوری دلم پر خون شده
شیونم غمگین تر از آوای نی
خود به شب می نالد و من نیمه شب
جوی اشکم جاری اندر منتهاست
نیست از بی خانمانی شیونم
خواهش آزادی و یکسانی است
ملتی موجود و اما بی نصیب
صبر و هوشیاری و غم باهم سرشت
برده آرام و قرارم هر زمان
پس پیاله پر کن و نزدم بیا!

از وطن تبعید، ز شهر و خانہام
رو بہ ہر سو می کنم خاموشیست
شب بجز درد فراقم نیست نیست
دل ہمیشہ پر ز احساس است و درد
رانده‌ام از خانہ و کاشانہام
روز آوارہ بہ شب تنها منم

دور ہستم ، ساکن ویرانہام
پا بہ ہر سو می نهم تاریکیست
روز ہایم پر ز داغ بی کسیست
سینہام آکنده از صد آہ سرد
خود جدا افتادہ از جانانہام
در بغل زانو بہ جای ہمدم

پس کجائید ای رفیقان دلیر
در مصاف و جنگ سر می باختم
این زمان بر بخت خود نالیده‌ام
در گذرگاہی غریب، پر پیچ و خم
بی دوا، بی مرہم و بشکستہ بال
ہمچو "شمزین و شمیله"⁹ در بدر
چون "سیامند"¹⁰ عاشق دلسوختہ
نہ "حج" و نہ شیون و زاری او
نہ "پریخان"¹¹ با نوای پرفسون

در پناہ خود بگیریدم چو شیر
ہمچو "لاس"⁶ بر دشمنان می تاختم
روز و شب در خون خود غلتیدہام
در سیہ چالم مثال "زین و مم"⁷
بی خبر از "خانزاد و از خزال"⁸
ہر دو تا، مایل بہ عشق یکدگر
پیکر سرد از درخت آویختہ
نہ نوازشہا، نہ غمخواری او
چارہ‌ای گردد بر این سوز درون

سرزمین کرد ای، زیبا وطن
دشت و صحرایت چنان باغ بہشت
صد جفا و جور بر تو چون یک است
ہموطن، ہمسنگر راہ نجات!

"کی فدایت ہم دل و ہم جان من"¹²
درد کرد بی وطن جانم گرفت
آنکہ تلخک بود اکنون شاہک است
ای کہ بگرفته ز تو حق حیات

تو که در یادم همیشه زنده‌ای
خواهم آمد من بسویت ای وطن
خواهم آمد سوی کوه و کوهسار
سوی جوی و نهر و شط و رودبار
نرگس و نشمیل خرم جای کرد
مزرعه جالیز و بستان صفا
تا به نور چشم و تاب زانوان

آشنایی یا زمین بیگانه‌ای؟
خواهم آمد سوی گلزار و چمن
خواهم آمد سوی دشت و مرغزار
دشت و هامون و کویر و شورمزار
مریم و مینا و گلشن جای کرد
روستا کانون و ماوای وفا
راه می پویم بسویت پرتوان

ساغر می را بکوبم بر زمین
چونکه لطف یار و دیدار وطن
من چو باشم در فضای میهنم
باده و ساغر چه کار آید مرا؟
نام کردستان بود آیین من
آنچه که در قلب من هرگز نمرد

دیگر آن را من ننوشم بیش از این
مستیش بالاتر است در جان و تن
عطر گل‌هایش به سینه می دمم
زانکه یارم گشته با من همسرا
خاک سردش خوشترین بالین من
یاد کرد است! یاد کرد است! یاد کرد!

1- اقتباس از دیوان شمس

2- اقتباس از متون ادبی

3- مست مستم ساقیا دستم بگیر تا نیفتادم ز پا دستم بگیر شعر از مولانا

4- مولانا جلال‌الدین رومی، سرآغاز مثنوی معنوی

5- مولانا

6- ["لاس و خزال" . این نوع داستانها "بیت" نامیده می شوند و توسط "بیت خوان" نقل و بعضاً بازی می شوند. بیت ها که مایه‌های عاشقانه، رزمی، میهنی و تاریخی و آیینی دارند، ریشه در تاریخ و فرهنگ دیرین دوره مادها و قبل از آن دارند. این دسته از داستانها جزو ادبیات درام شفاهی محسوب می شوند.]

7- [بیت "مم و زین" یکی دیگر از داستانهای عاشقانه و تراژیک کردی است، که بسیاری از شرق شناسان آنرا با رمبو و ژولیت مقایسه کرده‌اند. " مم و زین" به بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه شده است و بصورت نمایشنامه هم نوشته و اجرا شده است.]

8- بیت عاشقانه دیگر

9- " شم و شمزین" بیت دیگری از مجموعه داستانهای منظوم

10- ["خج و سیامند" یکی از درامهای منحصر به فرد از نظر شخصیت پردازی است. این بیت بصورت تئاتر اجرا شده است و هم بصورت فیلم سینمایی درآمده است. این فیلم را حسین اردم نویسنده نامدار کرد در آخرین دهه قرن بیستم با همکاری آلمان در ترکیه ساخت و آنزمان یکی از فیلمهای مورد بحث در آلمان بود.]

11- اسامی داخل گیومه (قهرمانان داستانهای دراماتیک ادبیات کردی هستند)

12- اقتباس از مثنوی (داستان موسی و شبان)

توضیح: این بخشی از منظومه (ناله‌ی جودایی) است، که توسط آقای امیری ترجمه شده است. این ترجمه از طریق دوستی جهت انتشار بدست من رسیده، که زیرنویس های شماره‌های ۳، ۶، ۷ و ۱۰ به آن افزوده شده است. الف. فرشی